خلافت و امامت

نویسنده:
حیدرعلی قلمداران
(1292- 1368هـ .ش)

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	**خلافت و امامت**
نویسنده:	**حیدر علی قلمداران**
آدرس ایمیل:	**book@aqeedeh.com**
سایت‌های مفید:	www.aqeedeh.com www.islamtxt.com www.sadaislam.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه‌ی ناشر

حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام

شايد كمتر كساني باشند كه بدانند روزي تمام ملت ايران كنوني اهل سنت بوده است، و اهل سنت يعني دوستداران واقعي اهل بيت پيامبر ص و صحابه‌ی جانفداي آن حضرت، كه با چشم حقيقت به دين و زندگي می‌نگرند، پس اهل سنت واقعي با شيعه‌ی واقعي يعني دوستدار علي ؛ و س هيچ فرقي نمی‌کند، مشكل فقط در افراط و تفريط است، حقايق را وارونه جلوه دادن نه شيعيت است و نـه سنيت، صحابـه‌ی فـداكار رسول الله ص را ملعون خواندن و ياران و همسران و خانواده‌ی درجه يک پيامبر گرامي ص را لعنت و نفرين كردن نه تنها پيروي از علي نيست بلكه دشمني با علي و پيامبر و دين علي است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بيت پيامبر ص نه تنها محبت با پيامبر و اهل بيت حضرتش نيست كه دشمني با آنان است.

آري امروز نيز در جامعه‌ی كنوني ايران علماء و دانشمنداني هستند كه حاضر به تقليد كوركورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی كنوني ايران نيستند بلكه با حس حقيقت جويي در تلاش حق مخلصانه گام بر مي دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعي برايشان حق بنمايد بدور از تعصب آن را با جان و دل مي پذيرند.

اما متأسفانه كمتر كساني در ايران بزرگ با علماء و دانشمنداني همچون آيت الله شريعت سنگلجي و آيت الله العظمي سيد رضا بن ابوالفضل البرقعي، و علامه اسماعيل آل اسحاق و استاد حيدر علي قلمداران و دكتر علي مظفريان، ودكترمرتضي راد مهر و دهها عالم و دانشمند ديگري آشنا هستند كه مذهب پدري را با تشخيص دقيق رها

کرده ومکتب حق را برگزيده‌اند، گرچه شخصيتهاي مذکور همگي به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گرانبهايشان نشان دهنده و معرف شخصيتهاي والاي اين بزرگواران است، اينک به مناسبت نشر يک اثر گران سنگ استاد حيدر علي قلمداران شما را با چهره اين مرد مجاهد و دانشمند، و متفکر و اسلام شناس بي نظير ايران زمين آشنا می‌کنيم البته پيشاپيش از خانواده و شاگردان و دوستداران اين استاد بزرگوار پوزش می‌طلبيم که اطلاعات ما جسته گريخته و پراکنده است چنانچه نقص و اشتباهي ملاحظه فرمودند ما را ببخشند.

حيدر علي قلمداران فرزند اسماعيل در سال 1292 خورشيدي در روستاي ديزيجان در 55 کيلو متري جاده قم-اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌اي کشاورز و نسبتاً فقير چشم به جهان گشود، در پنج سالگي مادرش را از دست داد، و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتي دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در مي‌ايستاد و مخفيانه به درس پيرزن گوش می‌داد، باري بدليل پاسخ دادن به همه‌ی پرسشهاي پيرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه يافت مجاني در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ی حمام به جاي مرکب و از کاغذهاي اضافي ريخته به جاي دفتر استفاده مي‌کرد.

حيدر علي در سن پانزده سالگي پدرش را نيز از دست داد، پدر وی مردي خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وي بود حيدر علي در سن بيست و هفت سالگي ازدواج کرد و در سي سالگي به خدمت اداره‌ی فرهنگ قم در آمد از آن پس که دائره‌ی تحقيقات و مطالعات وي گسترش يافته و

قلمش از مهارت خوبي بهره يافته بود در روزنامه‌هاي استوار و سرچشمه در قم و وظيفه، در تهران مقاله مي‌نوشت مجله يغما نيز مقالات و اشعار زيباي استاد را چاپ می‌کرد وهمچنين مقالات فقهي و ارزشمندي در مجله‌ی وزين حکمت که آيت الله طالقاني و مهندس مهدي بازرگان نيز در آن قلم می‌زدند هم به چاپ می‌رسيد.

باري در يک مجله‌اي که از سوي اداره‌ی فرهنگ به چاپ رسيد مقاله‌اي منتشر شد که به حجاب اسلامي اهانت کرده بود استاد جوابيه‌ای قاطع وکوبنده‌اي در رد آن نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند اين اقدام از سوي يک شخصيت فرهنگي، خشم رئيس فرهنگ قم را برانگيخت، و در يک جلسه عمومي در برابر حضار از استاد انتقاد کرد و تهديد به اخراج وي نمود و استاد می‌گويد: من نيز اجازه خواستم و پشت تريبون رفتم و با کمال صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهديدات پوشالي وي را در برابر حضار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هيچ اتفاقي برايم نيفتاد و رئيس فرهنگ پس از مدتي منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئيس فرهنگ قم اقدام يکی از روحانيون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ايشان بعد از قضيه‌ی اداره فرهنگ، کسي را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتي نزد ايشان رفتم موضوع را جويا شدند، و پس از تعريف ماجرا گفتند ابدا نترس هيچ غلطي نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم اين مردک در اين شهر بماند اگر باز هم چيزي گفت جوابش را بدهيد من در جواب گفتم: آقا پيش از اينکه شما حمايت کنيد من جوابش را دادم چه رسد از اين پس که شما هم وعده حمايت می‌دهيد!

آشنايي قلمداران با شخصيتهاي معاصر

1- " **علامه شيخ محمد خالصی**" از علماي مجاهد و مبارز مقيم عراق، آشنايي استاد با علامه خالصی با ترجمه‌ی کتاب " المعارف المحمديه" شروع شد و با ترجمه‌ی کتاب «الإسلام سبيل السعاده والسلام» و کتاب سه جلدي إحياء الشريعه و آثار ديگر علامه ادامه يافت، و ديدارهاي بعدي و مکاتبات علمي را به دنبال آورد البته آقاي خالصی مدتي بعد تحت تأثير افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت وعلائم اين تغييرات فکري او در آثار بعدی‌اش مشهود است، همچنين از تقريظ يا مقدمه‌اي که علامه خالصی بر کتاب ارمغان آسمان استاد نوشت اين تأثر مشهود است ايشان می‌نويسد:

جواني مانند استاد حيدر علي قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمين و فراموشی تعاليم اسلامي بلکه در عصر جاهليت پي به حقايق اسلامي می‌برد و ما بين جاهلان معاند، اين حقايق را بدون ترس و هراس، باکمال شجاعت و دليري منتشر می‌نمايد چگونه اداي حق اين نعمت را می‌توان نمود؟

استاد قلمداران در سفرهايي که به شهرهاي عراق به ويژه کربلا نمود علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سيد هبه الدين شهرستاني مؤلف کتاب" الهيئه والإسلام" نيز ملاقات و آشنايي داشت، وي علاوه بر مکاتبات بي شماري که با علامه خالصی داشت با علامه شهرستاني هم درباه‌ي مسائل کلامي به وسيله نامه مباحثه کرد.

2- مهندس مهدي بازرگان:

آنگونه که خود استاد نقل می‌کند نحوه آشنايی‌اش با آقاي بازرگان اين گونه بود: «يک روز که براي مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ايستاده و مشغول

مطالعه بودم متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت جلو بنده که رسید: آقایان تعارف کردند که سوار شوم در مسیر راه فهمیدم که يکي از سرنشينان آقاي مهندس مهدي بازرگان است که گويا آن موقع [سال 1330يا 1331 خورشيدي] مسؤوليت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و از آبادان بر می‌گشتند آقاي بازرگان به بنده گفتند: براي من بسيار جالب بود که ديدم شخصي در حوالي روستا کنار جاده ايستاده غرق در مطالعه است» اين اتفاق بذر دوستي و مودت را در ميان ما پاشيد و بارور ساخت تا جايي که مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ايدئولوژي خود ازکتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود، وکتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نيز که قبلا چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گرديده و براي دکتر علي شريعتي وصف آنرا گفته بود.

مهندس مهدي بازرگان پس از آزاد شدن از زندان چهار مرتبه براي ديدار با آقاي حيدر علي قلمداران به قم آمدند.

3- **دکتر علي شريعتي** کتاب «ارمغان الهي» را ديده بود و پس از شنيدن وصف کتاب آرمغان آسمان استاد قلمداران از زبان دانشمندان و دانشجويان روشنفکر دانشگاه بويژه مهندس بازرگان، بيشتر جذب افکار استاد گرديد، همين امر باعث شد که دکتر در آذر ماه سال 1342 خورشيدي نامه اي در اين خصوص از پاريس براي استاد قلمداران بنويسد.

بعدها که دکتر شريعتي به ايران بازگشت به یکی ازدوستان خود آقاي دکتر اخروي که با استاد قلمداران آشنايي داشت گفته بود که قلمداران سهم بزرگي در جهت بخشيدن به افکار من دارد و مشتاق ديدار او هستم اگر

می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید اما متأسفانه این دیدار عملي نشد و دکتر شریعتي چشم از این دنیا فرو بستند.

4- **استاد مرتضي مطهري:** نیز از اشخاصی بود که علاقه‌اي پنهان به استاد قلمداران داشت ولي از بیم سرزنش دیگران این علاقه اش را علني نکرد و طبق اظهار آقاي قلمداران در یک ملاقات خیاباني باری به وي گفته بود: کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم بسیار خوب بود.

جریـــان تـــرور و دیگر حـــوادث نـــاگوار زنـــدگي اســـتاد قلمداران

پس از انتشار مخفیانه کتاب شاهراه اتحاد (بررسي نصوص امامت) و کمي پیش از پیروزي انقلاب یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضي حائري فرزند آیت الله شیخ عبد الکریم حائري مؤسس حوزه ی علمیه ی قم بواسطه ی شخصي از آقاي قلمداران خواست که به منزل ایشان برود فرداي آن روز که آقاي قلمداران به خانه آقاي حائري رفته بود ایشان به استاد گفته بود: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته اید؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گویم من ننوشته ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقاي حائري گفتند: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقاي قلمداران فرمود: چه سعادتي بالاتر از این که انسان به خاطر عقیده اش کشته شود سپس آقاي حائري گفتند: اگر می‌توانید همه را جمع آوري نموده و در خاک دفن کنید یا بسوزانید! ایشان پاسخ داد: در اختیار بنده نیست، فرد دیگري چاپ کرده، شما همه را خریداري کنید و بسوزانید! از طرفي این همه کتاب کمونیستي و تبلیغ بهائی‌گري در این کشور چاپ و منتشر می‌شود چرا شما در باره ی آنها اقدامي نمی‌کنید؟!

1- پس از گذشت چند ماه از پيروزي انقلاب در تابستان 1358 خورشيدي شب بيستم رمضان سال 1399 هجري قمري كه استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا می‌گذراند جوان مزدوري كه از جانب كوردلان متعصب تحريک و مسلح شده بود نيمه شب وارد خانه ی استاد شد و او رادر حالت خواب ترور كرده و گريخت، ليكن علي رغم فاصله بسيار کم گلوله فقط پوست گردن ايشان را زخمي كرد و در كف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتي كه از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جواني از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌اي عقايد و نظريات ايشان و نيز درباره‌ی كتاب سؤالاتي كرده بود! بدون شک نوشتن كتاب خمس و شاهراه اتحاد انگيزه ی قوي اين ترور بوده است.

در هر صورت مشيت و تقدير الهي مرگ استاد قلمداران را اقتضا نكرده بود! با اين وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعاليتش را ادامه می‌داد.

تفصيل جريان ترور از اين قرار بود كه سه يا چهار نفر با يک اتومبيل شب بيستم رمضان وارد روستا شده اتومبيل را روي پل رودخانه روشن و آماده‌ی فرار نگه می‌دارند دو نفر از آنان آخر شب قبل از بسته شدن در خانه وارد باغچه‌ی منزل شده و لابلاي درختان كنار ديوار كمين می‌كنند، چندين بار فرزندان استاد در خانه را می‌بندند اما با كمال تعجب می‌بينند مجدداً باز شده ولي هرگز متوجه قضيه نمی‌شوند مسلما يكی از آن دو نفر مأمور بوده كه در خانه را براي فرار باز نگه دارد نيمه‌هاي شب كه اطمينان می‌كنند همه بخواب رفته‌اند فرد ضارب با چراغ قوه و اسلحه‌ی كمري وارد اتاق خواب استاد می‌شود، همسر ايشان كه از ترس و دلهره خوابش نمی‌برد و در رختخواب نشسته بود فكر می‌كند

پسرش علي است، لذا با اسم او را صدا می‌زند فرد تروريست که وضع را اينگونه می‌بيند با عجله اسلحه را به طرف استاد نشانه می‌رود وشليک کرده و پا به فرار می‌گذارد، همسراستاد که زبانش از ترس بند آمده بود فقط فرياد می‌کشيد و بچه‌ها نيز که با صداي گوله ازخواب پريده بودند وحشت زده فرياد می‌کشيدند حاجي آقا را کشتند مردم روستا سراسيمه بيرون آمده و استاد راکه خون از گردنش جاري بود به کنار جاده می‌رسانند و به وسيله‌ی يکي از اهالي روستا که با اتومبيل از قم می‌آمد به بيمارستان کامکار می‌رسانند چند روز بعد جواني که ظاهرا طلبه بود به منزل استاد مراجعه کرد وسراغ وي راگرفت پسر آقاي قلمداران او را تعقيب می‌کند و می‌بيند که وارد يکي ازحوزه‌هاي علميه در محله يخچال قاضي شهر قم گرديد.

2- حادثه تلخ ديگر در زندگي استاد وفات ناگهاني يکي از پسرانش در سال 1360 خورشيدي بود که منجر به تألم روحي عميق وي گرديد پس از اين حادثه سکته مغزي آن مرحوم او را از فعاليت هاي قلمي وتحرک جسمي محروم ساخت وديگر نتوانست کار تأليف را ادامه دهد ليکن مطالعه را حتي الامکان رها نساخت.

3- ديگر واقعه‌ی تلخ زندگي استاد قلمداران زنداني کردن او در زندان ساحل قم بود ازخود استاد شنيده شده که می‌فرمود: «روزي که من در اثر دو سکته‌ی مغزي پي در پي روي تخت خوابيده بودم دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به جرم واهي ضديت با انقلاب اسلامي با مقداري از کتابهايم با خود بردند و حتي اجازه ندادند داروهاي خود را بردارم اين در شرايطی بود که بنده اصلا قادر به کنترل ادرارم نبودم و براي مواقع ضروري دستگاه مخصوص به همراه داشتم سپس مرا به زندان

ساحل قم منتقل کردند و در حالي که فقط يک پتوي زير انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شيشه‌ی سلول تا صبح از سرما به ديوار می‌چسبيدم و شام هم به من نرسيد زيرا ساير زندانيان چپاول کردند فقط يکي از زندانيان از سهم غذاي خودش مقداري به من داد صبح هم اوضاع به همين منوال بود لذا مجبوراً نيت روزه کردم.

البته فرزندانم جريان دستگيري و زنداني شدنم رابه منزل آيت الله منتظري که آن زمان قائم مقام رهبري بود اطلاع دادند (قابل ذکر است که آيت الله منتظري با استاد قلمداران دوستي ديرينه داشتند و از زبان استاد شنيده شده که می‌فرمود: آقاي منتظري کتاب حکومت در اسلام مرا در نجف آباد اصفهان درس می‌دادند) يک وقت ديدم چند نفر پاسدار با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهي صبح همان روز مرا از زندان بيرون آوردند و به خانواده‌ام اطلاع داده برايم لباس بياورند سپس با گرو گرفتن سند مالکيت منزل بنده را آزاد کردند.

حالا تصور کنيد که استاد قلمداران علاوه بر لطف وعنايت خداوند متعال اگر شخصيتي مانند آيت الله منتظري با ايشان رابطه ی دوستي نمی‌داشت و از ايشان حمايت نمی‌کرد چه بر سر ايشان می‌آمد، لازم به ياد آوري است که اداره اطلاعات قم درسال 1374 نمايشگاهي در گلزار شهداي اين شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهاي خاموش» که چند اثر استاد قلمداران را به عنوان افکار و عقايد انحرافي به نمايش گذاشته بودند کما اينکه در کنار آن اسناد و مدارکی عليه آيت الله منتظري نيز به چشم می‌خورد.

اخلاق والا و آزاد منشي استاد قلمداران

ایشان در طول زندگي شخصيتي راستگو، عفيف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صريح اللهجه بود و همه‌ی کساني که به نحوي با ايشان ارتباط نزديک داشته‌اند ايشان را انساني والا، بي‌پيرايه، بي‌تکلف، و بي‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گويا استاد در اين راستا به هم نامش علي ؛ و س و ساير بزرگان دين اقتداء کرد. و زندگي اش شباهب زيادي به زندگي سلف و پيشگامان راستين اين امت داشت.

با وجوي که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقيقات وافرش به مناصب و مدارج دنيوي دست يابد و براي خود و خانواده‌اش زندگي مرفهي فراهم آورد اما مشي زاهدانه اش مانع گرايش او به قدرت زمان و نيل به متاع و حطام دنيا و در پيش گرفتن تقيه و همراهي با خرافات و اباطيل گرديد، و هرگز حقيقت را در پاي جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنيا را فداي حق و حقيقت نمود. خوشا به سعادتش.

آثار و تأليفات استاد قلمداران

استاد حيدر علي قلمداران علاوه بر مقالات عديده‌اي که در روزنامه ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهي تأليف و ترجمه نيز دارد که همگي کتابهاي ارزنده و محققانه‌اي است.

1- ترجمه کتاب «المعارف المحمديه» که يکی از آثار علامه خالصی است، اين کتاب قبل از سال 1325 خورشيدي ترجمه و چاپ شده است.

2- ترجمه سه جلد کتاب «إحياء الشريعه» خالصی که تقريبا شبيه يک رساله‌ی توضيح المسائل بوده و با عنوان

«آئين جاويدان» در سالهای 1330، 36، و37 به چاپ رسيده است.
3- «آيين دين يا احكام اسلام» ترجمه كتاب «الإسلام سبيل السعاده والسلام» اين نيز از آثار علامه خالصی است كه در سال 1335 خورشيدي ترجمه و چاپ شده است.
4- تأليف كتاب مشهور «ارمغان آسمان» در سال 1339 خورشيدي كه قبلا به صورت سلسله مقالاتي در روزنامه ی وظيفه چاپ و منتشر شد.
5- «ارمغان الهي» در اثبات وجود نماز جمعه در سال 1339 كه ترجمه كتاب «الجمعه» علامه خالصی است.
6- رساله ی حج يا كنگره‌ی عظيم اسلامي در سال 1340 شمسي.
7- رساله ی «مالكيت در ايران از نظر اسلام» كه دستنويس آن با خط خودش باقي مانده و هنوز چاپ نشده است.
8- قيام مقدس حسين ؛ و س.
9- تأليف جلد اول كتاب ارزنده و معروف «حكومت در اسلام» درسال1343 خورشيدي كه طي 68 مبحث اهميت و كيفيت تشكيل حكومت از نظر اسلام را بررسي كرده است، و تا آن زمان در نوع خود بي سابقه و بي بديل بود و شايد بتوان ادعا نمود كه تاكنون نيز نظير آن در ايران تأليف نشده است.
از استاد شنيده شده كه مي‌فرمود آيت الله منتظري اين كتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان درس می‌داده است.
انگيزه ی تأليف اين كتاب را استاد چنين بيان داشته است:
«در شب دوشنبه بيست و هفتم محرم الحرام سال 1384 قمري برابر با هيجدهم خرداد ماه 1343 خورشيدي در خواب

ديدم که با چند نفر در صحراي کربلا هستيم و چنين می‌نمود که وجود سيد شهيدان و سرور آزادگان حسين ؛ از دنيا رفته و جنازه‌ی شريف ايشان در زمين به جاي مانده و من بايد ايشان را غسل دهم، و ظاهرا کساني هم با من همکاري خواهند کرد، من خود را آماده کردم و لنگي پيچيدم و خواستم وضو بگيرم که از خواب بيدار شدم، و تعبير اين خواب را چنين نمودم که من با نوشتن اين رساله ی شريف و آثار ديگر چهره‌ی حقيقي و نوراني دين مبين اسلام را از گردهاي اوهام و خرافات خواهم شست و پيکر مقدس اسلام را آنگونه که هست براي مردم نمايان خواهم کرد، لذا به شکرانه اين نعمت به قيام تهجد اقدام کردم. والحمد لله.

پس از آن با استفاده از يادداشتهايي که در اين موضوع تهيه کرده بودم بلافاصله صبح همان روز يعني هجدهم خردادماه 1343 خورشيدي در قريه ی ديزيجان قم هنگامي که تعطيلات تابستان را مي گذراندم به کار تأليف اين رساله پرداختم».

10- آيا اينان مسلمانند؟ در سال 1344 شمسي.

اين کتاب کم حجم، ترجمه‌ی وصيت نامه‌ی علامه خالصی در بيمارستان است که در سال 1377 هجري قمري به منشي خود املا فرمود و بعدا تحت عنوان «هل هم مسلمون» به چاپ رسيد، نيز به ضميمه‌ی آن رساله‌ی کوتاهي است، به نام «ايران در آتش ناداني» که ترجمه‌ی قسمتهايي از کتاب «شر و فتنه الجهل في ايران» اثر علامه خالصی می‌باشد.

11- مجموعه‌ی پنج قسمتي«راه نجات از شر غلات» که در سالهاي پنجاه تا پنجاه و چهار نوشته شد و مباحث ذيل را شامل می‌شود: علم غيب، امامت، بحث در ولايت و حقيقت آن(که تا کنون چاپ نشده) بحث در شفاعت، بحث در غلو و غاليان که به ضميمه‌ی شفاعت به چاپ رسيد، و

بحث در حقيقت زيارت و تعمير مقابر، كه به نام زيارت و زيارتنامه منتشر شد.

12- كتاب «زكات» كه احتمالا در سال 1351 شمسي با همكاري مرحوم مهندس مهدي بازرگان در شركت سهامي انتشار به چاپ رسيد و تا مدتي از انتشار آن جلوگيري به عمل آمد.

13- كتاب «خمس» كه تقريبا همگام با كتاب «زكات» يا كمي پس از آن نگارش يافت اما به علت حساسيت روحانيت شيعه نسبت به موضوع خمس كتاب تحويل چاپ خانه نگرديد، و تعدادي از همفكران استاد در اصفهان آن را تايپ نموده و با هزينه خودشان تكثير و منتشر كردند. البته ردهايي نيز بر اين كتاب به وسيله اشخاصى همچون آيت الله ناصر مكارم شيرازي، و رضا استادي و غيره نوشته كه آن مرحوم پاسخ كليه آن ردود را نوشته و تعدادي را ضميمه ى كتاب خمس نموده است.

14- كتاب «شاهراه اتحاد» كه اين كتاب هم به سبب حساسيت شديد روحانيت شيعه نسبت به موضوع كتاب به صورت تايپ شده تكثير و مخفيانه منتشر شد. اما نه توسط استاد بلكه توسط دوستاني در تهران اين امر را به عهده داشتند. اين كتاب حاوي بررسي حوادث پس از رحلت رسول خدا ص واقعه‌ى سقيفه‌ى بني ساعده و موضوع خلافت پيامبر اسلام ص و بحث جنجال بر انگيز امامت بود.

15- شخصي روحاني به نام «ذبيح الله محلاتي» چند سال قبل از پيروزي انقلاب جزوه اي نوشت تحت عنوان «ضرب شمشير بر منكر غدير» و مطالب خلاف حقيقت در آن خبر درج كرد.

استاد قلمداران نيز رساله‌اي در جواب آن نگاشت به نام «پاسخ يک دهاتي به آيت الله محلاتي»!

16- جلد دوم «حکومت در اسلام» که در سال 1358 خورشيدي انتشار يافت و به بررسي وظايف حکومت و حاکم اسلامي پرداخت.

17- سنت رسول از عترت رسول ص.

اين بود معرفي کوتاهي از آثار استاد حيدر علي قلمداران.

اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تأليف و تصنيف و ترجمه و نوشتن مقالات ديني، سخنراني ها و جلسات تحقيقي بسياري نيز در شهرهاي تهران (مسجد گذر و زير دفتر در زمان امامت آيت الله سيد ابوالفضل برقعي) و تبريز و اصفهان داشتند، همچنين طی يکي از سفرهايشان به کربلا در روز عاشورا سخنراني مهمي در صحن قبر امام حسين س ايراد فرمود که متن آن در کتاب «زيارت و زيارتنامه» آمده است.

اين دانشمند محقق و چهره‌ی کم نظير ايران زمين پس از سالها تحمل مشقات و رنجهاي زندگي، مجاهدت در راه نشر احکام و حقايق دين مبين اسلام و تحمل هشت سال بيماري طاقت فرسا که توأم با صبري ايوب وار بود در روز جمعه 15/02/68 بعد از سحر روز 29 رمضان المبارک 1409 قمري در سن هفتاد و شش سالگي دار فاني را وداع گفت. و به ديدار معبود يگانه اش شتافت، و عصر همان روز با حضور عده اي از همفکرانش و طي مراسمي ساده و عاري از هرگونه بدعت و تشريفات خرافي زائد پس از اقامه ی نماز به خاک سپرده شد.

خداوند متعال از ايشان و ساير دعوتگران و مصلحان راضي و خشنود گردد.

در پايان اين نکته را بايد عرض کنم که ما معتقديم دين الله و شريعت پاک وبي آلايش مصطفي ص بالاخره غالب خواهد شد، و ازميان توده ی مردم که عشق ومحبت دين در

اعماق وجودشان ریشه دارد حتما کساني بلند خواهند شد و گرد و غبار خرافات از چهره‌ی نازنین اسلام عزیز را خواهند زدود و آئینه حق را با آب زلال ایمان و یقین و اخلاص و تقوا و مجاهدت صیقل خواهند بخشید اگر چه همانند آیت الله برقعي بر سر نماز گلوله برسرش شلیک کنند یا همانند استاد قلمداران در آغوش فرزندانش بر گلویش گلوله شلیک کنند یا صدها و هزارها نمونه‌ی دیگر از فداکاري ها و مجاهدت هایي که در صفحات زرین تاریخ به ثبت رسیده است اما مطمئنا کسي که طعم شیرین حقیقت را بچشد از تیر و گلوله و مردن نمی‌ترسد بلکه عاشقانه به آغوش مرگ و شهادت پر افتخار می‌رود اما حاضر نیست تن به ذلت دهد یا دست از حق پرستي بردارد.

پس مژده باد به همه حق جویان و حق پرستان و عاشقان و شیفتگان حق و حقیقت و پیروان راستین اسلام خالص و دین بي آلایش و شریعت شامل و کامل محمدي صلوات الله وسلامه علیهم.

خدایا تو را سپاس که ما را با نعمت اسلام خالص و پاک از شرک و خرافات و بدعتها سر افراز کردي و افتخار بخشیدي پس برروح پاک همه رهروان راه حق بویژه صاحب این کتاب استاد حیدر علي قلمداران هزاران رحمت فرست. آمین.

ناشر

آبان 1388 خورشیدي

بسم الله الرحمن الرحيم

خلافت و امامت

دوست گرامي سلام بر تو باد! از من خواسته بودي نظر خـود را دربارهی اساس مذهب اماميه و همچـنين فقه اماميه بطـور اجمـال بنويسـم. اينك در خواست تـورا اجـابت كـردم، و از خداوند متعال مسألت ميكنم كه بفضل عظيم خود مرا از هر گونه تعصب جاهلانه بـاز دارد و از بصـيرت و انصـاف بهرهمند فرمايد، و ميكوشم تا گفتارم مـوجز باشـد. والله المسـتعان و عليه التكلان.

1- بنيـان مـذهب إماميه در برابر ديگر مـذاهب إسـلامي بر اين اصل اسـتوار است كه علي و يـازده فرزنـدش از سـوي خداوند بوسيلهی رسول اكرم صلي الله عليه و آله وسـلم به خلافت و وصـايت آن حضـرت انتخـاب شـده، پس شـوراي مهـاجرين و انصـار بـراي انتخـاب خليفه و امـام مسـلمين نامشروع و باطل بوده اسـت! امّا اين ادّعا با نـامهی صـريحي كه خـود فـرقهی اماميه از علي÷ نقل كردهاند مخـالفت دارد، چنانچه در نهج البلاغه نامهاي از علي÷ بـدين صـورت گـزارش شده است:

(إنـه بـايعني القـوم الـذين بـايعوا أبـابكر و عمـر و عثمان, و على ما بايعو هم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد، و انما الشـورى للمهـاجرين والأنصار فإن اجتمعوا على رجلٍ و سموه إمامـاً كـان ذلك لله رضى فان خـرج عن أمـرهم خـارجٌ بطعنٍ أو بدعـه ردّوه إلى مـا خـرج منـه فـان أبى قـاتلوهُ عَلى إتباعه غَيرَ سبيل المؤمنين....)[1].

---

[1] -? نامه ششم نهج البلاغه

يعني: «گروهي كه با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت كردند به همـان طريق با من بيعت كردنـد، پس كسي كه شـاهد بـوده نبايد ديگري را اختيار كند و كسي كه غـايب بـوده نبايد منتخب آنها را رد كند، و جز اين نيست كه شوري از مهاجرين و انصار اسـت، بنـابر اين اگر آنها بر مـردي اتفـاق كردند و او را امـام ناميدند، اين كار موجب رضاي خداست، پس كسي كه بسـبب طعن و بدعت از امر ايشان بيرون رفت او را بر مي گرداننـد، اگر از برگشت خـودداري نمـود با او مي جنگند كه غـير راه مؤمنان را پيروي كرده است».

اين نامه علاوه بر نهج البلاغه در يكي از كتب معتبر و قـديم شيعه نـيز ديـده ميشـود كه آن (واقعه‌يصـفين) تـأليف نصر بن مزاحم السفري متوفي 412 هجري قمري است كه اخـيراً در ايـران تجديد چـاپ شـده است كه در صـفحه‌ى 29 آن همين نامه آمده، مفاد نامه‌ى مزبور با قرآن كريم نـيز مي‌سـازد، كه در سوره‌ى شريفه‌ى توبه مي‌فرمايد:

[illegible][1]

يعني: «و پيشي گيرندگان نخسـتين از مهـاجرين و انصـار و كسانيكه بوسـيله‌ى نيكوكـاري از ايشـان پـيروي كردند خـدا از همه‌ى آنـان راضي شـده و آنها نـيز از خـدا خشـنودند و بـراي ايشان باغستانهايي مهيّا فرمـوده كه نهرها از زير درختـان آنها روان است و هميشه در آنجا خواهند ماند و اين رسـتگاري بزرگي است».

چنانكه ملاحظه ميشود در اين آيه‌ى كريمه صريحاً به پيشي گيرنـدگان مهـاجر و انصـار وعـده‌ى بهشت داده اسـت، و نـيز درباره‌ى امور آنها فرموده است:

---

[1] -? توبه، 100.

﴿ [illegible] ﴾[1]

يعني: «وكارشان را با مشورت يكديگر انجام دهند».

اينك اگر عدّه‌اي بهشتي به شورا بنشينند و كسي را بعنــوان پيشــوا تعـيين كننـد، آيا اين كـار مخـالفت رضـاي خداسـت؟ يا بقول علي÷ (**كانَ ذلكَ للهِ رضى**) شگفتا كه فرقه‌ى اماميه نه به آنچه خودشـان از علي÷ روايت ميكنند توجّه كـافي دارند و نه به آيات صريح قرآن!![2]

در نهج البلاغه مي‌نويسد، علي÷ فرمود:

(و اللــه مــا كــانت لي من الخلافــة رغبــة ولا في الولايــة أربـه و لكنكم دعوتمـوني إليهـا و حملتمـوني عليها)[3]

يعني: «سوگند بخدا من رغبـتي به خلافت نداشـتم و نيـازي بولايت در من نبود شما مرا بسوي خلافت خوانديد و مرا بدان وادار كرديد».

اگر علي(ع) از ســوي خــدا بــراي خلافت و ولايت تعــيين شده بود چــرا ميل و رغبت نداشت و از آن روي گــردان بــود؟ آيا رسول الله صَــلي الله عَليه و آله وَ سَــلّم هم به نبــوت و رسالت خود بي ميل و رغبت بود؟!

اگر علي÷ از سوي خدا انتخاب شده بود چرا با ابــوبكرس و عمرس بيعت كرد؟ چنانچه در كتب شيعه‌ى اماميه بدان تصريح شده است؟

(در كتاب غـارات ثقفي و مسـتدرك نهج البلاغه و ديگر كتب اماميه آمده).

---

1 -؟ شورى، 38.

2 -؟ براي معلومات بيشتر در مورد اين بحث به كتاب (گفتگويى آرام با دكتر محمد حسينى قزوينى) نوشته: پرفســور احمد الغامـدى مراجعه كنيــــد. اين كتـــاب در كتابخانه عقيــــده در دســــترس مى‌باشــــد. www.aqeedeh.com

3 -؟ خطبة 276.

بعنـوان نمونه در (الغـارات) اثر ابو إسـحاق ثقفي (متـوفي 283 هجري) مي‌خـوانيم: كه علي÷ پس از قتل محمد بن ابي بكر نامه‌اي به يـاران خـود در مصر نوشـت، ضـمن آن نامه از خلافت ابوبكرس ياد كرده مي‌نويسد:

(فمشيت عند ذلك الي ابي بكر فبايعته)[1]

يعــني: « در آن هنگــام بســوي ابــوبكر رفتم و با او بيعت كردم».

و در باره‌ی عمرس مینويسد:

(تولي عمر الأمور و كـان مرضـي السـيرة ميمـون النقيبة)[2]

يعـني: «عمر كارهـاي خلافت را بعهـده گـرفت و پسـنديده سيرت و فرخنده نفس بود».

(قال الجوهري في الصحاح: فلان ميمون النقيبــة، إذا كان مبارك النفس).

اينها مضمون نامه هاي علي÷ است كه علاوه بر اهل سنّت خـود شـيعه آنها را نقل كـرده و قـدماي اماميه بـدانها تصـريح نموده‌اند.

آيا عليس با غاصب بيعت مي‌كنــــــــــد؟ آيا بيعت بخلافت ابـوبكرس از سـوي كسي كه خداوند متعـال او را خليفه كـرده است صــحيح اســت؟ آيا عليس از ظــالم و غاصب تعريف و تمجيد مينمايد و او را پســـنديده ســـيرت و فرخنـــده نفس مي‌شــمارد؟! پس چــرا از خــدا نمي‌ترســند و انصــاف پيشه نمي‌كنند؟

در كتـاب ‹الصـفين› آمـده كه علي÷ دربـاره‌ی ابـوبكرس و عمرس گفت:

---

[1] -? الغارات، جزء اول، ص 204.

[2] -? ص 207.

(**أحسنا السيرة و عدلا في الأمّة)**[3]

يعـني: «آن دو رفتـار نيكو داشـتند و در ميـان امّت بعـدالت رفتار كردند».

امّا شـيعه‌ى اماميه ميگوينـد: آن دو غاصب و ظـالم بودنـد، پهلوي فاطمه‌ى زهرا را شكستند!!

اما اگر ادّعــاي شــيعه‌ى اماميه را به قــرآن عرضه كــنيم مي‌بينيم قرآن درباره‌ى مهاجرين ميفرمايد:

«اگر به آنها در زمين قدرت دهيم نماز بر پاي مي ســازند و زكات مي دهند و امر به معروف و نهي از منكر مي نمايند».

ولي شيعه ميگويد چـون خـدا به ايشـان قـدرت داد، خلافت علي÷ را غصب كردند و ظلم نمودند و فاطمه را آزردنـــــــد! خداي متعال در سوره‌ى حج ميفرمايد:

[illegible][2]

آيا ما دست از نامه‌هـــاي موثق علي÷ و آيه‌هـــاي قـــرآن بــرداريم و ادّعاهــاي اين و آن را بــاور كـنيم و در ميــان امّت اسلام اختلاف اندازي و فرقه بـازي راه بينـدازيم؟ مگر خداوند نمي‌فرمايد: **(وَلاَتَفَرّقوا)** «پراكنـده نشـويد». مگر علي÷ در نهج البلاغه نگفته است:

(والزموا السواد الأعظم فإن يد اللـه مـع الجماعـة وإيّاكم والتفرقة)[3]**.**

يعني: «از سواد اعظم و اكثريت مسلمانان جـدا نشـويد كه دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهيزيد».

---

[3] -? ص 201.
[2] -? حج، 40-41.
[3] -? خطبة 147.

شگفتا آن روز که مسلمين به در خانه‌ی علي÷ ريختند و خواستند که با آن حضرت بيعت کنند به خلافت، فرمود:

(دعُوني و التمسوا غيري)[1]

يعني: «مرا رها کنيد و غير من را براي اينکار بخواهيد».

سرانجام با إصرار زياد راضي شد. آيا اگر خدا او را بخلافت انتخاب کرده بود اين استنکاف براي چه بود و چرا وظيفه‌ی خدايي خود را بعهده نمي‌گرفت؟ چرا به تصريح کتب شيعه پشت سر خلفا نماز ميخواند؟ چنانچه در ‹وسائل الشيعه› مينويسد:

(قد أنكح رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم، و صلى علي÷ وراءهم)

يعني: «رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم با ايشان ‹خلفا› مناکحت نمود، دختر ابوبکرس و عمرس را گرفت و دو دختر خود را به عثمانس داد) و علي÷ پشت سر آنها نماز خواند»[2].

چرا علي÷ بقول اماميه ستمگران و ظالمان و بدعت گذاران را تأييد ميکرد، آيا همه‌ی اينها براي تقويت اسلام بود؟!!

وانگهي چرا از‹ 12› امام در قرآن نام و وصفي نيست ولي از أصحاب کهف و ذو القرنين و لقمان و هارون و غيره بتفصيل سخن آمده است؟ آيا کتاب هدايت بايد آنچه را که قرنها مايه‌ی اختلاف امّت مي‌شود فروگزارد و درباره‌ی گذشتگان سخن بگويد؟ آخر انصاف شما کجا رفت؟ بارها ديده‌ايم که علماي اماميه هداهم الله تعالي الي الحق به حديث غدير استشهاد مي‌کنند که علي÷ از سوي رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم به خلافت انتخاب شده در حاليکه

---

[1] -? خطبة 91.

[2] -? وسائل‌الشيعه چاپ سنگی، کتاب الصلاة، ص 526.

رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم بمناســبت اختلافي كه عــده‌اي با علي÷ پيــدا كــرده بودند در ميــان راه نه در مكه و مدينه، از ولايت يعني از محبّت او سخن گفت نه از خلافت او! بدليل اينكه فرمود:

(من كنت مولاه فهذا علي مولاه)

سپس قرينه آورده:

(اللهم وال من والاه و عاد من عاداه)

يعــني: «بارخــدايا دوست بــدار كسي را كه علي را دوست مي‌دارد و دشمن بدار كسي را كه علي را دشمن ميدارد».

دوســتي و يــاري چه ربطي به خلافت دارد؟ مــولي بمعنــاي كسي است كه بايد او را دوست بداريم نه خليفه و وصي.

اساســاً از كجا ثــابت شــده كه مَفعَل بمعنــاي اَفعَل آمــده تا معلوم شــود (مــولي) به معنــاي (اولي) اســت؟ مگر در قــرآن نداريم:

[illegible][1]

يعني: «اگر پدران ايشان را نشناختيد آنها را برادران ديني و موالي خويش بدانيد»

مگر در سوره‌ی تحريم نيامده:

[illegible][2].

يعــني: «خــدا مــولاي پيــامبر است و نــيز جبرئيل و مؤمنــان شايسته».

آيا (مــولي) به معــني سرپرست آمــده و مؤمنــان سرپرست پيامبراند؟

شــگفتا چــرا صــحابه‌ی رســول الله صَــلي الله عَليه و آله وَ سَلّم كه مخاطب اين كلمات بودند چنين مفهومي را كه اماميه

---

1 -? الأحزاب، 5.

2 -? التحريم، 4.

ادّعا دارند از خطبه‌ی غـدير نفهميدنـد، ابن عسـاكر از نـواده‌ی علي÷ يعني حسن مثني نقل كرده كه:

(قيل: ألم يقل رسول الله صَلي الله عَليه و آلــه وَ سَلّم من كنت مـولاه فهـذا علي مـولاه؟ فقـال بلي! ولكن والله لم يعن رسول الله صَلي الله عَليـه و آلـه وَ سَـلّم بـذلك الامـارة و السـلطان و لـو أراد ذالـك لأفصح لهم به فان رسول الله صَلي الله عَليـه و آلـه وَ سَلّم كـان أفصـح المسـلمين و لـو كـان الامـر كمـا قيل، لقال: رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَـلّم: يا أيهـا النـاس هـذا ولي أمـركم و القـائم عليكم من بعدي فاسمعوا لـه و أطيعـوا، واللـه لئن كـان اللـه و رسـوله اختــارا عليّــا لهــذا الامــر و جعلــه القــائم للمسلمين من بعده، ثم ترك عليّ أمر اللـه و رسـوله لكان عليّ أول من ترك أمر الله و رسوله)[1]

يعني: «از حسن مثـني فرزند حسن بن علي÷ پرسـيدند: آيا رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم نگفت: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه؟ پاسخ داد، آري امّا سوگند بخـدا قصد پيـامبر از اين سخن امارت و سلطنت نبود اگر مقصـودش اين بـود با كمال وضوح آنرا ادا مي‌كرد، زيرا كه رسول اَللهص خـير خـواه ترين افراد نسبت به مسلمانان بود و اگر مرادش خلافت بـود، ميفرمود: اي مـردم اين علي فرمانـدار شـما و قـائم بر امـور شـــما بعد از من اســـت. پس ســـخن او را بشـــنويد و از وي اطـاعت كنيـد. بخـدا قسم اگر خـدا و رسـول اَلله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَلّم علي÷ را براي حكومت انتخـاب كـرده بودند و او را زمامـدار مسـلمين مينمودنـد، و سـپس علي÷ فرمـان خـدا و رسـولص را تـرك كـرده(با خلفا بيعت مي‌نمـود) در آن

---

[1] -? روايت/الحافظ ابن عســاكر فى تاريخه عن نقيل بن مــرزوق عن الحسن بن الحسن

صـورت نخسـتين گناهكـار و نافرمـان از امر خـداي متعـال و رسول الله ص او بود.»

ملاحظه كنيد نواده‌ى خود علي÷ چگونه قضـاوت مي‌كنـد، و آنـــوقت گـــروهي از علي÷ و فرزنـــدانش جلو مي‌افتنـــد، و نامه‌هـــاي او را كه خودشـــان نقل كرده‌اند به تأويل مي‌برند و ســـخنانش را تحريف مي‌كنند و به آثـــار فرزنـــدانش توجّه نمي‌كنند؟ تا آراء خود را به كرسي بنشانند و نسبت ضلالت به اكـــثريت مســـلمين از صـــدر اســـلام تـــاكنون بدهنـــد. آيا از پاسخگويي در قيامت نمي‌ترسند؟!!

گاهي استدلال مي‌كنند كه در صحيح بخـاري آمـده است كه پيامبرص فرمود:

(ايتوني بدواة وقرطاس أكتب لكم كتاباً لن تضـلّوا بعدي أبدا)

يعني: «دوات و كاغذ براي من بياوريد تا چـيزي بـراي شـما بنويسم كه هرگز پس از من گمراه نشويد».

آنگاه گويند چون عمر بن الخطابس گفت: **(حسـبنا كتـاب الله)** يعني: «كتاب خدا براي ما كافي اسـت». و پيـامبرص از نوشـتن صـرف نظر كـرد. در حاليكه بنظر اماميه رسـول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَـلَّم قصد داشت دربـاره‌ى خلافت علي÷ چيزي بنويسد:

پاسخ اينكه: **اولاً**: رســـول خـــدا ص امّي بـــود و خط نمي‌نوشت ولي در اين روايت آمده: (اكتب لكم) يعني تا براي شما بنويسـم، و اگر مقصـود آن بـود كه بگـويم ديگـران بـراي شما بنويسند، مي‌فرمود: (أملي عليكم) يعني براي شما املا كنم.

ثانيـاً: بر طبق اين روايت پيـامبرص -معـاذ اللـه-پـايه‌ى گمراهي را تا ابد در ميـان امتش نهـاد زيـرا فرمـود: بنويسم و هرگز ننوشت! يا اينكه قرآن مجيد فرمود:

□ □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□ □□□□□□ □□□□□□□□□ □□□□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□
□ □ □□□□□□ □□□□□□□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□□□□[1]

يعني: «امروز دين شـما را كامل كـردم و نعمت خـود را بر شما تمام نمودم».

ثالثاً: اگر اين امر به دستور خدا بود، چگونه ميشود گفت كه پيـامبرص دسـتور خـدا را به خـاطر مخـالفت عمرس تـرك كرد؟!

رابعاً: بنابر آنكه حديث كاملاً صـحيح و بـدون اشـكال باشد بهر صـورت رسـول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَـلّم چـيزي ننوشت و جانشين تعيين نكرد، پس فرقه‌ى اماميه چـرا بر سر كاري كه انجام نشده با امّت اسلاميه به مخالفت بر خاسـته و به سايرين نسبت گمراهي و ضلالت مي‌دهند؟!

خامساً: از كجا مي‌دانند كه پيامبر اكـرم ص در صـورتي كه نامه‌اي مي‌نوشت، 12 امام از خاندانش را براي امامت تعـيين مي‌فرمــود مگر ايشــان علم غيب دارند و از ما في الضــمير رسول اللهص آگاهند؟!

سادساً: اگر آقايان به صحيح بخاري اعتماد دارند پس چــرا اين حديث را كه پيامبرص با ابـوبكرس و عمرس و عثمـانس به بالاي كوه احد رفتند و رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم اشاره به كوه فرمودند:

(فليس عليك إلا نبي وصديق وشهيدان).

يعــني: «بر بــالاي تو جز پيــامبر و صــديق (راست‌كردار و راست‌گفتار) و دو شــهيد (كســاني كه در راه خــدا بقتل مي‌رسند) كسي ديگر نيست»[2] نمي‌پذيرند؟!!

مي‌گوئيد دربـاره‌ى علي÷ روايـات بسـياري داريم كه بايد از آنها تبعيّت كـنيم. گـوئيم: دربــاره‌ى ابــوبكرس و عمرس نــيز

---

[1] -? مائده، 3.

[2] -? صحيح بخاري، الجزء الخامس، كتاب الفضائل صفحه 19.

روايات بسيار آمده مبـني بر اينكه بايد آن دو را تبعيّت كـرد، و اين روايــات قابل جمعند و منافــاتي با هم ندارند مثل آنچه از رســول الله صَــلي الله عَليه و آله وَ سَــلَّم مــروي است كه فرمودند:

(اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر)

يعـــني: «پس از من به ابـــوبكر و عمر اقتـــدا كنيـــد». يا فرمودند:

(إني لا أدري ما بقـائي فيكم فاقتـدوا باللـذين من بعدي، وأشار إلى أبي بكر وعمر)

يعني: «من نمي‌دانم كه چند روز ميان شما مي‌مانم پس از من به اين دو تن اقتـدا كنيـد، و به ابـوبكرس و عمرس اشـاره فرمودند».

اين حديث را ترمذي در صحيح خود آورده و ديگـران نـيز به اسناد گوناگون نقل كرده‌اند.

البته ما فضائل عليس و اهل بيت را انكار نمي‌كـنيم و حـتي برتـري عليس بر ديگر خلفاش را رد نمي‌نمـائيم.[1] اما موضـوع انتخـاب آن حضـرت از سـوي خـدا بـراي خلافت امـري ديگر است كه با آثــار موثق خــود علي÷ از طريق شــيعه‌ى اماميه نمي‌سازد، تا چه رسد به آثاري كه اهل سنت روايت كرده‌اند.

به عنــوان نمونه (علاوه بر آنچه گفته شــد) مســعودي كه علماي اماميه او را از خود ميدانند در جزء دوم از كتاب مـروج الذهب در صفحه‌ى 412 مينويسد:

(دخـل النـاسُ على علي ÷ يسـألونه، فقـالوا: يـا أميرالمؤمنين! أرأيت إن فقـدناك ولا نفقـدك أنبـايع الحسن؟ قال: لا آمركم ولا أنهاكم وأنتم أبصر).

---

[1] -? مسـئله تفضـيل على رضى الله عنه بر ديگر خلفـاء رضى الله عنهم يكى از مسـائل اختلافى است كه از ديـدگاه اهل سـنت على مرتضى رضى الله عنه از نظر فضيلت در مرتبه چهارم قرار دارد. ناشر

يعــني: «مــردم در زمــان خلافت علي÷ و پس از ضــربت خوردن آن حضرت، بر علي÷ وارد شدند و پرسـيدند: اي امـير مؤمنـان به ما خـبر ده كه اگر تـرا از دست داديم، و خـدا كند كه از دستت نـدهيم، آيا با حسن فرزنـدت بيعت كـنيم؟ علي÷ فرمود: من نه به شـما امر مي‌كنم كه بيعت كنيد و نه شـما را از اينكار نهي مي‌نمايم. شما به كار خود بيناتريد».

باز در صفحه‌ی 414 مينويسد، مردم به علي÷ گفتند:

(ألا تعهد يا أمير المؤمـنين؟ قـال: ولكـني اتـركهم كما تركهم رسولُ الله صَلي الله عَليه وآله وَسَلّم).

يعني: «اي امير مؤمنـان آيا عهد خلافت را به كسي واگـزار نميكني؟ فرمـود: نـه، ليكن ايشـان را تـرك مي‌كنم هم چنانكه رسول اللهص آنها را ترك كرد و كسي را بخلافت نگماشت».

اين آثاري است كه شـيعه‌ی اماميه در كتب تـاريخ و حـديث خـود از علي÷ آورده‌انـد. و نظـاير همين آثـار را اهل سـنت و شيعه‌ی زيديه نيز از آن حضرت نقل كرده‌اند. مانند آنچه احمد بن حنبل در مسند جلد 1 صفحه‌ی 130 شـماره 1078 آورده است كه مضــمون ما را بــازگو ميكنــد، و همين آثــار كه خــود اماميه ناقل آنند حجّت ما بر ايشان نزد پروردگار است.

مانند آنچه در مســتدرك، وســائل الشــيعه و بحــارالانوار مجلسي آورده‌اند كه علي÷ فرمود:

(والـــواجب في حكم اللـــه وحكم الإســـلام على المسلمين بعد ما يموت إمامهم أو يقتل ضالاً كان أو مهتدياً، مظلوماً كـان أو ظالمـاً، حلال الـدم أو حـرام الدم أن لا يعملوا عملاً ولا يحدثوا حدثاً ولا يقدموا يداً أو رجلاً ولا يبـدوا بشيء قبـل أن يختـاروا لأنفسـهم

(في بحارالأنوار- لجميع أمرهم) إماماً عفيفـاً عالمـاً عارفاً بالقضاء والسنة)[1]**.**

يعـني: «در حكم خـدا و اسـلام واجب است بر مسـلمين پس از اينكه امامشان مُرد يا كشته شد، خـواه گمـراه باشد يا راه يافته، مظلوم باشد يا ظـالم، خـونش حلال باشد يا حـرام، در هر صـورت واجب است كه مسـلمين هيچ عملي انجـام ندهند و كاري نكنند و دست بجلو نبرند و پاي فـرا پيش ننهند و عملي را شـروع نكنند مگر آنكه پيش از هر كـاري بـراي خودشان امامي انتخاب نمايند كه عفيف و دانشـمند و آگـاه از قضا و سنت باشد».

در اينجا هم چنانكه ملاحظه مي‌شـود علي ÷ امـامت را امري اختياري و انتخابي مي شمارد نه انتصابي و تعـيين شـده از جانب خدا.

از اينها گذشته چطور بقول اماميه 77000 تن در غـدير خم فهميدند كه علي÷ از سوي خداوند بخلافت پيامبرص انتخـاب شده ولي همه سكوت كردند و خلافت ابوبكرس را پذيرفتند؟! آن هم پس از گذشت كمتر از دو ماه؟!

آيا مهـاجرين اوليّه كه خـدا در سـوره‌ى توبه (آيه‌ى 100) وعـده‌ى بهشت به آنها داده همه كـافر شـدند؟! گـيرم كه مهاجرين- معاذ الله- مرتد گشتند، و امر خـدا و نصب رسـول خداص را ناديده گرفتند، آيا انصار كه سودي از آن ميان نبردند و خليفه از آنان انتخاب نشد، چرا سكوت كردند و چرا به حكم خـدا و رسـول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَـلّم نرفتند و با علي÷ بيعت ننمودنـد؟ مگر ايشـان نبودند كه پيـامبرص را پس از اينكه قـومش قصد جـان او را نمودنـد، يـاريش دادنـد؟ مگر

---

[1] -? كتاب مسلم‌بن قيس، ص 171، چاپ نجف و جلد 11، بحارالانوار، چاپ كمپانى، ص 513.

اینها آن همه جانفشــاني در راه اســلام نكردنــد؟ مگر خــدا دربارهی ایشان در قرآن نفرمود:

[illegible][1]

یعـني: «كسـاني كه به مهـاجرین مـأوي و مسـكن دادند و ایشان را یاري كردند حقاً مؤمن هستند و براي ایشان آمرزش و روزي پسندیدهاي (در آخرت) مقرر شده».

آیا این مؤمنان حقیقي همگي بدون دلیل و بــدون نفع دنیا و آخـرت فرمـان خـداي و رسـول الله صَـلي الله عَلیه و آله وَ سَـلَّم را مبـني بر خلافت علي÷ كنـار گذاشـتند؟! آیا ميتـوان همهی این دلایل واضح را نادیده انگاشت؟!!

(لقـد وضـح المقـال إن اسـتفادوا و لكن أین من ترك العنادا؟!!)

یعني: براستي گفتار روشن است اگر گوش دهند و استفاده كنند لیكن كجاست آنكه لجــاجت و دشـــمني و تعصب بیجا را ترك كند.

2- ادّعاي دوم شـیعهی امامیه آنست كه اهل بیت پیـامبرص از هر گونه سهو و خطا و فراموشي معصـوماند و به هیچ وجه اشتباه در آراي ایشان راه ندارد، و لـذا مسـلمین باید در امـور فقهي و تفسیري از ایشان تبعیّت كنند و جز به آثـار آنها كه در كتب حدیث امامیه آمده به چیز دیگري متمسّك نشوند!.

این ادعا نیز از چند جهت خطا است:

اول: آنكه پیـامبرص كه بتصـدیق امامیه و دیگـران از همهی افراد خاندانش مقـام بـالاتر داشـت، از اشـتباه و خطا مصـون نبودند، چنانكه به نقل قرآن این موضوع ثابت مي شود. خداي تعالي خطاب به پیامبرص ميفرماید:

---

[1] -? انفال، 74.

[illegible][1]

«چرا به ايشان اجازه دادي»؟!

باز ميفرمايد:

[illegible][2]

يعني: «اي پيامبر چرا چيزي را كه خدا بـراي تو حلال كـرده است بر خود حرام مي‌كني و از اين راه خشـنودي همسـرانت را ميجويي؟

اين قبيل آيـات در قـرآن مجيد نشـان مي‌دهند كه پيـامبرص گـاهي دچـار اشـتباه هم مي شـده است و به كسـاني اجـازه مي‌داده كه از جنگ تخلّف كنند يا به خاطر رضـاي همسـرانش خــود را به ســختي مي‌افكنــده است و از امر حلالي خــود را محروم مي‌ساخته است.

ولي فرق پيامبرص با ديگران در اين بـود كه خـداي سـبحان او را از اشتباهش آگاه ميفرمود و به اصلاح دستور مي‌داد، امّا اين نوع ارتباط ميان خدا و غير پيامبرص نبود. لذا آنها اشــتباه مي‌كردند امّا چون مقام نبوت نداشـتند خـدا آنها را بوسـيله‌ى وحي مطلع نمي كرد و خاندان پيامبرص هم شامل همين حكم مي‌شــدند و اشــتباهاتي در تــاريخ از آنها نقل شــده كه خواهد آمد.

دوّم: آنكه آياتي صريح در قرآنِ كَريم آمده كه نسبت نسيان و فراموشي به رســـول الله صَـــلي الله عَليه و آله وَ سَـــلّم ميدهد.

از قبيل: [illegible][3]

يعني: «خدايت را ياد كن چون دچار فراموشي شدي».

---

[1] -? التوبه، 43.

[2] -? التحريم، 2.

[3] -? الكهف، 24.

که در سوره‌ی کهف آمده و به اتفاق مفسّـران رسـول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَـلّم به مشـركان مكّه كه دربـاره‌ی أصحاب كهف سؤال كرده بودند، وعده داد فردا پاسخ شـما را از پيك وحي ميگيرم ولي گفتن «إن شاء الله» را از ياد برد، و وحي الهي براي تربيت رسول خـداص مـدتي نيامـده و پس از تأخير چنين نازل شد كه:

[illegible] [1]

يعني: «در هيچ موردي مگو كه من آنرا فـردا انجـام ميـدهم مگر آنكه بگوئي: اگر خدا بخواهد و خداي خود را بياد آور چون فراموش كردي».

در اين صـــورت اهل بيت پيـــامبرص چگونه از همه نـــوع فراموشي يا اشتباه مصون بودند؟

مگر خداي تعالي به پيامبرش نفرمود:

[illegible] [2]

يعني: «اگر شيطان ياد مـرا از دل تو فرامـوش كـرد بعد از ياد آوري مجدد من، ديگر با ظالمان منشين».

سـوم: آنكه آثـار تـاريخي نشـان ميدهد كه بـراي اهل بيت اشـتباهاتي پيش مي‌آمـده است چه در موضـوعات و چه در احكام.

به عنوان نمونه در نهج‌البلاغه نـامه‌اي از علي÷ آمـده كه به فرماندار خود در شيراز منذر بن جارود عبـدي، نوشـته اسـت، علي÷ در اين نامه مي‌نويسد:

(أما بعد، فإن صلاح أبيك غـرّني منـك و ظننت أنـك تتبع هديه و تسلك سبيله)[3]

---

1 -? الكهف، 23-24.
2 -? الأنعام، 68.
3 -? نامة شماره 71.

يعني: «شايستگي پدرت مرا درباره‌ی تو فريب داد و گمــان كردم كه دنبال هدايت او مي‌روي و از طريقي كه پــدرت رفت رهسپار مي‌شوي».

منــذر بن جـارود كسي بـود كه علي÷ دربـاره‌ی وي اشـتباه كرد او را به حكومت شيراز فرسـتاد كه او هم 4000 درهم از بيت المــال را تصــرف كــرده به نــزد معاويه گــريخت (چنانكه شارحين نهج البلاغه نوشته‌اند).

مي‌بينيد كه اشتباهي رخ داده ولي خداوند فرشـته‌اي نـازل نفرمــود و به علي÷ وحي نكــرد و او را از خيــانت منــذر بن جارود خبر نـداد بلكه پس از گـريختن وي، علي÷ از حـال او و به تاراج رفتن اموال مردم آگاه شد.

شاهد ديگر آنست كه در تهذيب الأحكام شيخ طوسي كه از كتب اربعه‌ی شيعه اسـت، در جزء سـوم صـفحه‌ی 40 (چـاپ نجف) مي‌نويسد:

(صـلى علي على النـاس على غـير طهـر و كـانت الظهـر ثم دخـل، فخـرج مناديـه: أن امـير المؤمـنين صلى على غير طهر فأعيدوا فليبلغ الشاهد الغائب)

يعــني: «علي÷ نمــاز ظهر را بــدون وضو خواند پس داخل منزل شد، آنگاه منادي آن حضرت بيرون آمد و إعلام كــرد كه امير مؤمنان بدون وضو نماز خوانده و نمازتان را اعاده كنيد و حاضر به غائب ابلاغ كند».

بنـابراين فراموشي و سـهو حـتي در أعمـال ديـني اهل بيت راه داشته است.

محمد بن إدريس حلي از أعلام شـيعه‌ی اماميه در صـفحه‌ی 484 از كتاب السرائر از فضل روايت كرده است كه:

(ذكرت لأبي عبدالله ÷ السّهو فقال و هل يفلت من ذلك أحد؟ ربما أقعدت الخادم خلفي حتى يحفظ على صلواتي)

يعني: «نزد ابو عبدالله (جعفرصادق) ÷ از سهو سخن گفتم، فرمود: مگر ممكن است كسي از سهو در امان بماند؟ بسا مي‌شود كه من خدمتكار خود را پشت سرم مي‌نشانم تا حساب نماز مرا نگاه دارد». در كتب علماء و تواريخ شيعه‌ی اماميه مضبوط است، امام حسن÷ با پدر بزرگوارش در مسائل سياسي و ديني اختلاف داشت، اگر بگوئيم حق با امام حسن÷ بود، در آن صورت پدرش يعني امام علي÷ اشتباه مي‌كرده و اگر گفتيم حق با پدر بوده، پسر خطا كرده است. اينك به نقل روايت توجه كنيد:

دينوري (متوفي282) در كتاب أخبار الطوال بمناسبت حركت علي÷ براي جنگ جمل در صفحه‌ی 125 از كتاب خود مي‌نويسد:

(فدنا منه الحسن فقال يا أبت أشرت عليك حين قتل عثمان وراح الناس إليك وغدوا وسألوك أن تقوم بهذا الامر ألا تقبله حتى تأتيك طاعة جميع الناس في الآفاق و أشرت عليك حين بلغك خروج الزبير و طلحه بعايشة الي البصرة أن ترجع إلى المدينة فتقيم في بيتك، و أشرت عليك حين حوصر عثمان أن تخرج من المدينه فإن قُتِل، قُتِل و أنت غائب فلم تقبل رأيي في شئ من ذلك)

يعني: «امام حسن÷ به علي÷ نزديك شد و گفت: اي پدر هنگامي كه عثمان كشته شد و مردم صبحگاه بسوي تو آمدند و از تو در خواست كردند كه خلافت را بر عهده بگيري من به سوي تو اشاره كردم كه قبول نكني تا همه‌ی مردم در تمام آفاق از تو اطاعت كنند و نيز هنگامي كه خبر خروج طلحه و

زبير با عائشه بسوي بصره به تو رسيد، اشاره كردم كه به مدينه باز گردي و در خانه ات بنشيني، و همچنين هنگامي كه عثمان محاصره شد، به تو اشاره نمودم كه از مدينه خارج شوي پس اگر او كشته شد در حالي كشته شده كه تو در مدينه نبودي و تو در هيچيك از اين امور رأي مرا قبول نكردي».

آيا مي توان گفت امام حسن÷ از هر خطايي معصوم بوده و با وجود اين علي÷ رأي او را نمي‌پذيرفته است؟ البته خير!

لذا علي÷ به او چنين پاسخ مي‌دهد:

(فقال علي÷: أما انتظاري طاعة جميع الناس من جميع الآفاق، فإن البيعة لا تكون إلا لمن حضر الحرمين من المهاجرين و الأنصار فإذا رضوا و سلموا وجب على جميع الناس الرضا و التسليم. و أما رجوعي إلي بيتي و الجلوس فيه فإن رجوعي لو رجعت كان غدراً بالأمة و لم آمن، إن تقع الفرقة و تتصدّع عصا هذه الأمة و إما خروجي حين حوصر عثمان فكيف أمنني ذلك؟ و قد كان الناس أحاطوا بعثمان فاكفف يا بني عما أنا أعلم به منک)

يعني: «علي÷ پاسخ داد: اما درباره‌ى انتظار من كه همه‌ى مردم در تمام آفاق اطاعتم كنند، بيعت تنها حق كساني است از مهاجرين و انصار كه در حرمين(مكه و مدينه) حضور دارند و چون آنان راضي و تسليم شدند واجب است كه همه‌ى مردم راضي و تسليم گردند. و امّا بازگشت من به خانه و نشستنم در خانه، اينكار را اگر انجام مي‌دادم، نيرنگ و مكري درباره‌ى اين امت انجام داده بودم و آسوده خاطر نبودم از اينكه تفرقه بيفتد و اين امّت وحدتشان به پراكندگي تبديل شود. و اما خروج من از مدينه هنگامي كه عثمان محاصره شده بود چگونه براي من امكان داشت در حاليكه من نيز

محاصره بودم (مانند عثمانس مورد احاطه‌ی مردم قرار گرفته بـودم). پس اي پسر جـانم! خـود را از سـخن گفتن دربـاره‌ی امري که من به آن از تو داناترم بازدار(و اعتراض مکن)».

نظير همين اعـتراض و سـؤال و جـواب در مصـادر شـيعه‌ی اماميه نيز به تصريح آمده چنانکه در کتاب مجالس شــيخ مفيد و بحــارالانوار مجلسي (جلد8 صــفحه‌ی353) مي‌خــوانيم که: امام حسن÷ به امير مؤمنان÷ گفت:

(اخرج من المدينة و اعـتزل فـإن النـاس لابـد لهم منك و إنهم ليأتونك و لو كنت بصنعا أخـاف أن يقتـل هذا الرجل و أنت حاضره)

يعني: «اي پدر از مدينه بـيرون بـرو و از مـردم کنـاره‌گيري کن، پس مردم نـاگزير از تو هسـتند و بسـراغ تو خواهند آمـد، هر چند تو در صـنعا)مرکز يمن) باشي و من مي‌ترسم که اين مرد (عثمانس) کشـته شـود، در حاليکه تو در مقتل او (مدينـه) حاضر باشي».

علي÷ در جواب فرمود:

(يا بني أخرج من دار هجرتي؟ و ما أظن أحداً يجـتر عليّ هذا القول؟!)

يعني: «اي پسر جان! آيا من از سراي هجـرت خـود بـيرون روم؟ گمان نمي‌کنم کسي جرأت کند چنين تهمـتي بمن بزنـد، که موجب کشتن عثمان شده‌ام».

و ديــديم ظن علي÷ در اين بــاره اصــابت به واقع نکــرد و متأسفانه اين تهمت ناروا را به او زدند.

باز شبيه همين اثر را در امـالي شـيخ طوسي از اسـاطين اماميه در صفحه‌ی 51 مي‌خــوانيم و همه دلالت دارند بر اينکه خطا و اشتباه در اهل بيت پيغمبرص راه مي‌يافته است.

يکي ديگر از ادلّه‌اي که بر اين معنا گــــــواه است آثــــــار متناقضي است که در کتب فقهي شــيعه‌ی اماميه از ائمّه نقل

شــده است بطوريكه نتوانســته‌اند يكي از آنها را حمل بر تقيه بكننــد. زيــرا چــيزي نبــوده كه مــايه‌ى بيم و هــراس و تقيه از مخالفان باشــد، مانند دو خــبر متنــاقض كه يكي از امــام جعفر صادق ÷ و ديگري از فرزندش امام موسي ÷ نقل شده است بشرح زير:

در كتــاب الطهــاره از وســائل الشــيعه از شــيخ حــرّ عــاملي (صــفحه‌ى 210 چــاپ ســنگي) آمــده است: محمد بن يعقــوب كلبي از علي بن ابــراهيم از پــدرش از ابي عمــير از حفص بن البخـــتري از جميل بن دراج از ابي عبداللـــه(الصـــادق) ÷ در زيارت قبور روايت كرده‌اند كه گفت:

(إنهم يأنسون بكم فإذا غبتم عنهم استوحشوا)

روايت ديگر: محمد بن علي بن حسين (ابن بابويه) به اسناد از صفوان ابن يحيي كه گفت:

(قلت لأبى الحسن موســي بن الجعفــر: بلغــني إن المــؤمن إذا أتــاه الزائــر انس بــه فــإذا انصــرف عنــه استوحش. فقال: لايستوحش)

مفاد روايت اول اينكه امام صادق÷ گفتند: كه وقتي شما به زيارت قبور مي‌رويد (مراد ديدار قبور مؤمنان است چرا كه از زيارت قبور كفار و دعا براي آنها نهي شده) آنها به شــما انس مي‌گيرند و وقتي از آنها غايب شديد به وحشت مي افتند!!

و مفاد روايت دوم آنست كه: امــام موسي بن جعفر گفتند: چـــون از زيـــارت قبـــور مؤمـــنين برگشـــتيد آنها به وحشت نمي‌افتند!

اين قبيل روايات مجموعاً مي‌رساند كه ائمه آراي گونــاگون و متضادي داشتند پس خواه نــاخواه همه‌ى آراي آنها نمي‌تواند صحيح باشد.

داســـتان اختلاف امـــام حســـين ÷ با امـــام حسن÷ بر سر ماجراي صلح با معاويه در ميان شــيعه و ســني معــروف است

ودر كتب فريقين آمده[1] است و بر اشتباهي از آن دو بزرگـوار دلالت دارد.

در اينجا شـيعه‌ی اماميه اسـتدلال ميكنند به آيه‌ی شـريفه‌ی تطهير كه:

[illegible] [2]

و ادّعا دارند كه بـدليل اين آيه اهل بيت رسـول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَـلّم از هر نـوع خطا و اشـتباهي مصـون بوده‌اند. جواب آنست كه اولا: خود رسول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَلّم بنص قـرآنِ كَـريم گـاهي اشـتباه مي‌كردند چگونه اهل بيتش از او جلو افتاده‌اند؟

ثانيـاً: آيه‌ی مزبـور از رفع پليـدي دربـاره‌ی اهل بيت سـخن مي‌گويد و خطا و اشـتباه پليـدي نيسـت، پليـدي از گنـاه و معصيت پديد مي‌آيد.

ثالثـاً: آيه‌ی مزبـور از اراده‌ی تشـريعي خـدا در رفع پليـدي اهل بيت سخن ميگويد نه از اراده‌ی تكويـني حق كه جـبر لازم آيد. و اين نوع اراده براي طهارت درباره‌ی عموم مؤمنـان نـيز آمـده است و اختصـاص به اهل بيتِ پيـامبرص نـدارد. چنانكه مي‌فرمايد:

[illegible] [3]

يعني: «اما خدا اراده دارد شما را پاك كند».

و اين دليل نيست كه همه‌ی مؤمنـان از گنـاه و سـهو و نسيان و خطا به دور مانده اند يا به دور خواهند ماند.[4]

---

1 -? زندگانی امام حسين(ع)، اثر محمدعلی خليلی.

2 -? احزاب، آيه 33.

3 -? مائده، آيه 6.

4 -? برای اطلاعات بيشتر در مورد آيه 33 احزاب (آيه تطهير) به كتاب (آيه تطهير و ارتباط آن با عصـمت ائمـه) نوشـته: دكـتر طه الـدليمی مراجعه بفرماييـد. اين كتـاب در كتابخانه عقيـده در دسـترس عمـوم

خلاصه آنکه اهل بيت هم مانند ديگر مــردم از ســهو و خطا دور نبوده‌اند. و تمام سخنانشان مانند سخن رسول الله صَــلي الله عَليه و آله وَ سَلّم که در حفظ و عنايت خـدا بــوده اســت، حجت نيست. به دليل اين آيه:

[illegible][1]

يعني: «تو اي رسول منظور نظر مائي».

أنبياء بودند که چون سهو و غفلت مي‌کردند خدا به يادشان مي‌آورد و حجّت خدا بوسيله‌ی أنبيــاء عَلَيهمُ السَــلام بر مــردم تمام شده است بدليل آيه‌ی شريفه‌ی:

[illegible][2]

يعني: «که پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجــتي نباشد».

3- در مــورد فقه اماميه ادّعــاي ايشــان آن است که چــون رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم فرمودند:

(و إني تاركٌ فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي مــا إن تمسّكتم بها لن تضلوا أبداً)

بنابراين فقه اسلامي را تنها از طريق اهل بيت بايد گرفت.

جواب اين است که بفرض قبول حديث، چــون در بعضي از روايات (كتاب الله وسنتي) آمده، اين حديث به هيچ‌وجه افــاده نمي‌کند که فقــهِ اســلامي را فقها بايد از طريق اهل بيت تنها بگيرند، بخصوص که مي‌دانيم اينکه قرآن کَريم فرموده است:

[illegible][3]

می‌باشد. www.aqeedeh.com

[1] -? طور، آيه 48.

[2] -? نساء، آيه 165.

[3] -? توبه، آيه 122.

يعـني: «چـرا از هر فـرقه‌اي دسـته‌اي كـوچ نمي‌كنند (رنج سفر را براي تحصيل فقه و علوم ديـني تحمل نمي‌كننـد) تا در دين خـدا تفقه كنند و سـپس برگردند و قـوم خـود را انـذار نمايند».

اين آيه به صراحت ميرساند كه فقه اسـلامي تنها بوسـيله‌ی اهل بيت منتقل به مـردم نمي‌شـده بلكه از هر طـائفه‌اي عده‌اي مي‌آمدند و تفقه مي‌كردند نـزد رسـول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَلّم و سپس به ميـان قـوم خـود بازگشـته تعليم مي‌دادند و آنها را از مخالفت با احكام خدا برحذر مي‌داشتند.

بعلاوه در تاريخ آمده است كه رسول الله صَـلي الله عَليه و آله وَ سَـلّم به طـور تكـرار اصحابشـان را بـراي تعليم اقـوام بسوي آنها مي‌فرسـتاد مانند (معـاذ بن جبل س و حـادثه‌ی بـئر معونه و رجيع در تـاريخ اسـلام معـروف و مشـهور است كه رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم عدّه اي را براي تعليم قرآنِ كَريم و احكام فرستاد و اعراب آنها را كشتند).

خلاصه آنكه دين خـدا تنها بوسـيله‌ی اهل بيت تبليغ نمي‌شد تا مـردم موظف باشـند فقه را تنها از ايشـان اخذ كنند و بلكه صحابه نيز مبلغ دين بودند و رسول الله صَلي الله عَليه و آله وَ سَلّم پس از خطبه‌هايش گاهي مي‌فرمود:

(فليبلغ الشاهد الغائب)

يعني: «حاضر به غائب برساند».

و مي‌فرمود:

(نَضَّرَ الله عبداً سمع مقـالتي فوعاهـا و أداهـا إلى من لم يسمعها فـربّ حامـل فقـه ليس بفقيـه و رب حامل فقه إلى من هو أفقه منه).

يعني: «خداوند بنده‌اي را كه سخن مـرا شـنيد و آنـرا حفظ كـرد و به كسي كه نشـنيده رسـانيد خـرّم گردانـد، كه چه بسا

كسي كه خـود فقيه نيست. ولي، سـخن را به فقيه تر از خـود مي‌رساند».

بنابراين موظف هستيم براي شـناخت فقه اسـلامي به آثـار صحابه كه در كتب صحاح اهل سـنت آمـده است نـيز مراجعه كـنيم و آنها را فقيه بنـاميم، چنانكه أحـاديث اهل بيت را كه در كتب زيديّه و اماميه آمده لازم است ببينيم و آنها را نقد كنيم و فقه اسلام را بطور جامع الأطراف بررسي نمائيم.

فقه زيديّه و اهل ســــــــنت مي‌تواند فقه اماميه را از يك مشـكل اساسي بـيرون بيـاورد، و آن مشـكل اين است كه در فقه اماميه معمولاً فقهاي معاصر خبر واحد را حجّت مي‌دانند، و حـتي قـرآنِ كَـريم را با آن تخصـيص مي‌كنند و حجيّت خـبر واحد بقول خودشـان در حـال انسـداد بـاب علم اسـت، يعـني چــون راهي ندارند كه علم به احكـام پيـدا كنند ناچـار به ظنّ روي مي‌آورند. زيرا كه خبر واحد ظنّي است! بدليل آنكه:

اولاً ما نمي‌تــوانيم يقين كــنيم راوي دروغ نگفته و بغــرض اطمينان كامل به راستگويي او، يقين نداريم سـهو و نسـيان و خطا نكرده باشد، بخصـوص كه احـاديث را ائمهش اجـازه داده بودند كه نقل به معنا شـود و در طـول هـزار و چند صدسـال انتقــال يك حــديث از چند نفر به يكــديگر به احتمــال قــوي تغييراتي در مفاد آن ايجاد شــده است اما اگر ما به فقه زيديّه و اهل سنت رجوع كرديم و يك روايت از طـرق گونـاگون و به اسناد متفاوت ديديم اطمينان و علم بصدور آنها پيدا مي‌كــنيم. پس خبر واحد وقتي حجّت مي‌شود كه باب علم بسته باشد. و اين راه بحمدالله بسـته نيست ولي فقهـاي اماميه نمي‌خواهند از اين راه وارد شوند و بـه همـان روايت ضـعيف و ظنّي خـود كه اخبار واحده است اكتفا مي‌كنند و به احكام عجيب و غريب مي‌رسند!

بـــويژه كه ائمه‌ى اهل بيتش از تـــرس خلفـــاي بني‌اميّه و بني‌عبـاس غالبـاً در تقيّه بودند و اظهـارنظر صـريح در احكـام كمتر مي‌كردند.

بعلاوه كتب معروفي از ايشان در فقه باقي نمانــده است و كتب فقهي و روائي شيعه پس از عصر ائمه تدوين شــده و از اخبـار صـحيح و سـقيم گـردآوري گشـته است بعكس مـذهب زيدي كه كتـاب المجمـوع الفقهي يا المسـند را از امـام زيدس در دست دارند كه املاي او و نوشـته‌ى ابوخالد واسـطي است كه شاگرد امام زيدس بـوده اسـت. و همچـنين از فقهـاي اهل سنت كتـبي مانند الموطأ از امـام مالك رحمه اللـه، يا ألاُمّ اثر امـام شـافعي رحمه اللـه، يا المسـند اثر احمد بن حنبل رحمه الله موجـود است ولي از إمامـان شـيعه هيچ كتـاب فقهي در دست نيست و روايات متضاد و مختلف آنها را در قـرون بعـد، ديگران جمع‌آوري كرده‌اند، مانند كتب اربعه‌ى (كافي، تهـذيب، استبصار، من لايحضره الفقيه).

بنـابراين بر علمـاي منصف لازم است كه آثـار اماميه را با فقه و روايات مذاهب ديگر تطبيق كنند و از راه علمي شركت نمايند كه خداي مي‌فرمايد:

[illegible][1]

يعني: «چيزي را كه بدان علم نداري پيروي مكن».

(السَّلامُ عَلي مَنِ اتَّبَع الهُدى و اجتَنَبَ الهَوى)

«سلام و درود بر كساني باد كه از راه راست اسـلامي (راه حضرت محمدص و خلفاي راشدين(پـيروي كردند و از آرزوها و تعصّبات بيجا دوري گرفتند».

به قلم: حيدر علي قلمداران

---

[1] -? اسراء، آيه 36.